



شهادت محمد حسین ۸ آبان؛ فهمیده

دوازده سالگی اش را از یاد می برد
و شانه های کوچکش را به اندوه
بزرگ وطن تعارف می کند.
دوازده سالگی اش را از یاد می برد
و دست هایش را به آسمان می دهد
و به سمت ملکوت گام برمی دارد.
دوازده ساله است، اما راز خلقت را «فهمیده»
است.

چشمانش مسیر آسمان را می کاود.
زمینی نیست، اما «دستان ناپاک دشمن را در خاک وطن تاب نمی آورد.
چکمه های ناپاک دشمن بر خیال کوچکش رژه می روند.
گام هایش را محکم، به سمت تانک ها بر می دارد.
نارنجک ها را در مشت می فشارد؛ لرزه بر شانه های زمان افتاده است.
درهای دوزخ به روی دشمن گشوده می شود.
و «حسین»، ایستاده در عرش، در همسایگی خداوند دوازده سالگی اش
را به رخ دنیا می کشد.



شهادت ۱ آبان؛ حاج سید مصطفی خمینی (ره)

آذرماه ۱۳۰۹ خورشیدی، قم، طفلی را پلک گشود که
بعدها، فخر وطن شد. «سید مصطفی» شانزده ساله بود
که مسیر علمی اش را سمت علوم اسلامی سوق داد. در
سال ۱۳۳۰ شمسی، در درس خارج پدر آسمانی اش - که شب
تاریک وطن را خورشید بخشید - حاضر شد و در محضر حضرت آیت الله بروجردی،
علامه طباطبایی و ...، خوشه چین مکتب اهل بیت - علیهم السلام - شد.
وقتی پدر، بر اهریمن وطن تاخت و در جبهه مقابل شیطان، سنگر ساخت، هم سنگر
پدر شد تا شانه به شانه پدر، نهضت آفتابی اش را پیش ببرد. نه زندان «قزل قلعه»
توانست قامت استوارش را خم کند، نه تبعید و نه دوری از وطن، ذره ای از باور
دریابی اش را کاست. افسوس که شیطان، منطق خدایی اش را تاب نیاورد!
شیطان که پایه های حکومت خویش را لرزان می دید، سرانجام در یکم آبان ۱۳۵۶ -
یک گام مانده به پیروزی نهضت آفتابی (ره) - حاج سید مصطفی خمینی را از وطن
گرفت و سید، مسافر ملکوت شهادت شد.
روحش شادا!

۱۹ رمضان؛

ضربت
خوردن
حضرت
علی علیه السلام

«به فرقتش کی اثر می کرد شمشیر
گمانم ابن ملجم «یا علی» گفت»
نفرین بر دست هایی که تیغ بر فرق عدالت زد!
نفرین بر دست هایی که ماه را دونیم کرد! گمانم
این «شق القمر» شیطان بود!
آه، علی!

روزی که قرار بود به زمین بیایی، کعبه از میان
شکافت و نخستین میزبانت در زمین شد و تو در
همان پلک اول، بوی خدا گرفتی.
حالا که شصت و سه سال از آن روز می گذرد و
تو مسافر آسمان هستی، تقدیر این است که این بار
تو با فرق شکافته، از «محراب نماز» به ملاقات
خدا بروی.

۱۳ آبان؛

تسخیر لانه
جاسوسی
آمریکا، روز مبارزه با
استکبار جهانی



هیبت پوشالی دیو سیاه ستم فرو ریخته و میهن
تازه از چنگال زمستان گریخته بود.
درختان داشتند در هوای صاف و یکدست انقلاب
نفسی تازه و نهضت بهاری شان را پر آوازه می کردند.
«شیطان بزرگ» که هنوز گریبان وطن را رها نکرده
بود، دل بست به اینکه، وطن دوباره از منطق آفتابی
عدالت، دور و بساط ستم جور شود.
اما فقط یک اشاره «امام» قبيله کافی بود که دوباره
مشت های وطن گر شود و بر شقیقه شیطان فرود
آید.

اینجا لانه سیاه شیطان است!
صدای امواج خروشان را می شنوید. صدای خشم خیابان
را می شنوید اینجا خیابان «انقلاب» است!
دای آوار لانه شیطان را می شنوید!

۴ آبان؛

اعتراض و افشاگری حضرت
امام خمینی (ره) بر ضد
کاپیتولاسیون



مرد به لهجه باران «اعلان خطر» کرد.
این یک خطر است که دشمن، حقارتان را بر
سرمان بکوبد و ما فریاد را از یاد ببریم.
مرد «اعلان خطر» کرد.
صدای مرد، فضای فیضیه را پیمود و وطن را لرزاند.
صدا به وطن جرأت داد.
وطن، دندان غیرت به هم سایید
مشتان وطن گر شد و شقیقه های شیطان را نشانه
رفت.
وطن با لهجه افشاگر مرد همراه شد و خواب دشمن
را آشفست:
«کاپیتولاسیون ارزانی شما و ارباب هایتان؛ ما در
هوای یکدست عاشورایی نفس کشیده ایم.»!



جمعه آخر رمضان؛

روز قدس

ای قدس!
ای «قصر بهشتی خداوند بر زمین»!
تو سهم شیطان نخواهی شد.
این سنگ‌ها را دست‌کم بگیر؛ این سنگ‌ها پرنده‌اند؛ پرنده‌های «ابابیل»!

به دست‌های ما نگاه کن؛
به خشم انباشته در مشت‌هایمان، به فریاد رها از حنجره‌هایمان.
به این سیم‌های خاردار نگاه نکن!
بوی آتش و باروت منتشر در حوالت را تاب بیاور!
یک‌روز - که دور نیست - غرق در یاس و یاسمن می‌شوی و کوچه‌پس‌کوچه‌های اطرافت سرشار از عطر گل‌های محمدی می‌شود.
آن وقت، هر روز، روز توست؛ هر روز، روز قدس است.

۱۹، ۲۱ و ۲۳ رمضان؛

شب‌های قدر

سلام بر «قلب ماه رمضان»!
سلام بر شب‌های آسمانی و خورشید افشان قدر؛ شب‌های روشن نیایش، شب‌های اسارت شیطان و دسترسی انسان به ملکوت!

سلام بر شب چشم‌های ستاره ریز، دست‌های اجابت‌چین، دل‌های روشن به ذکر!
سلام بر شب‌هایی که قنوت دست‌هایمان پلی است به ملکوت!
سلام بر شب‌هایی که برای چشم‌های شرمگین «مجال» است و برای خداوند «بهانه»؛ بهانه‌ای که همه مسافران «حاجت» را به مقصد «اجابت» برساند و همه دل‌های «پشیمان» و «مغرت‌خواه» را به بازگاه ملکوتی «توبه» فراخواند و آن‌گاه بپذیرد.
سلام بر شب‌های ستاره باران «تقدیر»، «ابرام» و «امضا»!



۱ سوال؛

عید سعید فطر

سی روز دل به عشق سپردیم.
سی روز چشم‌ها را به ضیافت اشک بردیم؛ لب‌ها را به زیارت ذکر، دست‌ها را به آستان قنوت و قنوت‌ها را به آسمان اجابت.
سی‌روز خود را از اسارت نفس رهان‌دیم، شیطان را از حوالی خویش ران‌دیم و تو را به هزار نام مقدس خوان‌دیم.
سی غروب را با شیرینی ذکر تو افطار کردیم.
سی شام، به بزم باشکوه «افتتاحیه» دل رفتیم.
سی شب به چشم‌ها تمرین بیداری دادیم.
سی شب ساعت دلمان را با نوای ملکوتی «قم الليل الا قليلاً» تنظیم کردیم.
سی سحر همراه «ابوحمزه»، «دعای سحر» خوان‌دیم.
و سی سپیده، به دعوت «ورتل القرآن ترتیلاً» لبیک گفتیم.
شبی نورافشانی خانه علی - علیه‌السلام - و فاطمه - سلام‌الله علیها - را به تماشا نشستیم و کریم اهل بیت را به شفاعت طلبیدیم.

صبحی به مسجد کوفه رفتیم و فریاد سرخ محراب را شنیدیم و در سوگ خورشید عدالت گریستیم و چشم‌های خیسمان را به ضیافت «شب قدر» بردیم؛ تا در زلال اشک‌هایمان تطهیر شویم؛ تا دوباره متولد شویم؛ تا سربلند، به ضیافت «فطر» برویم. پروردگارا!

اینک که شب‌ها و روزهای آسمانی «رمضان» را پیمودیم، اینک که سپیده «عیدفطر» را پلک گشودیم، دل‌هایمان را همچنان میهمان یاد خویش نگاه دار؛ چشم‌هایمان را همچنان بیدار و دست‌هایمان را همچنان قنوت خوان؛ «اللهم اهل الکبرياء والعظمة».

خدایا!
اگر تقدیرمان آن بود که دوباره به سفره خانه تو دعوت شویم. چنان کن که آلوده‌دلمان میهمان «رمضان» نشویم و شرمسار نباشیم.
(آمین یا رب العالمین)



۲۱ رمضان؛

شهادت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

«فزت و رب ...» کعبه به خود

لرزید

دیوارهای کوفه ترک برداشت
کوفه، شهر ارواح، شهر بی‌باران،
خداحافظ! هیكل‌های مرد نما، «أشبه الرجال و لارجال»
خداحافظ!
آسوده بخوابید! علی (ع) با عدالتش از میان شما می‌رود.
شما بمانید و رنگ‌هایتان!
شما بمانید و نیرنگ‌هایتان!
فریاد می‌زد: «سلونی قبل أن تفقدونی»، اما سؤال‌هایتان به بازی کودکان حتی طعنه می‌زد!
شما بمانید و سفره‌های نیرنگ ابومکرها، تا مردار برایتان سرو کنند!
شما بمانید و سجده‌های دروغین و بی‌روحتان که به چریدن چهارپایان می‌ماند!
آقا!



«روی تن تو این همه کرس چه می‌کنند؟
با تو سران خشکه مقدس چه می‌کنند؟»